

فتح مصر بدست کهمبوجیا

نزدیک به بیست و پنج قرن پیش ازین مملکت ایران پادشاهی داشت موسوم بکهمبوجیا . مورخین یونانی کذگری از این شاهنشاه و از جت او کرده اند نام آنها را بقاعدۀ زبان خود بدل به **کهمبوسس** کرده اند . و این اسم را بانگلیسی **کمبایسیس** تلفظ می کنند و اهل فرانسه **کامبیز** میگویند ، و چون ماتواریخ اجداد خود را فراموش کرده بودیم در این اواخر مترجمین ما که تاریخ سلاطین هخامنشی را از کتب فرانسویها برای مانقل کردند بی آنکه بخود اندک زحمتی هموار کرده اسمهای اصلی آن یا شاهان را پیدا کنند و در کتب خود بیاورند همان تلفظ فرانسویها را بخط فارسی نقل کردند ، و اسمهایی مثل **داریوش و سپروس و کامبیز و گزرسی و ارتاگزرسی** در دهان ما انداختند ، که نه باتلفظ ایرانیان قدیم مطابق می آید و نه باتلفظ یونانیان ، و حالا بعضی از مردم اسم پسر خود را **کامبیز** میگذارند و خیال میکنند که کلمه فارسی است و حتی بعضی از قافیه بندان ما آن را با رستخیز یاپرویز قافیه می آورند .

باری ، کهمبوجیا پسر کورش کبیر بود ، و کوروش پسر کهمبوجیای اول بود ، و این پادشاهان از اولاد هخامنش بودند که بدو در سرزمین پارس فرمانروائی داشتند . تا زمان کهمبوجیای اول قلمرو حکومت این خیانندان همان ایالت پارس بود ، و چون فرمانروایان سرزمین **ماد** (در شمال ناحیه پارس) مقتدرتر بودند و چند قوم و خطه دیگر را مطیع و مسخر کرده بودند خاندان هخامنشی فرمانبردار و باجگزار ایشان شده بودند ، ولی ظاهر آ در اداره امور داخله پارس استقلالی داشتند . پسر کهمبوجیای اول یعنی کورش چندین سال در دربار آژی دهاک پادشاه ماد بسر میبرد ، و آنجا مصمم شد که سرزمین خود را مستقل ، و سلسله خود را از ربه اطاعت شاهان ما خارج کند . پدرش نیز با این عزم او موافقت کرد ، و بعد از چند سال جنگ و کشمکش عاقبت لشکریان آژی دهاک مغلوب سپاهیان پارس شدند ، و خود آژی دهاک (که اسمش را بیونانی استیاگس مینویسند و فرانسویها آستیاژ تلفظ میکنند) اسیر کورش گردید ، و کهمبوجیا در نبرد آخری کشته شد . کورش خویشتن را جانشین آژی دهاک خواند و ممالک شاهنشاهی ماد را مطیع خود ساخت ، و در مدت بیست و نه سالی که سلطنت کرد قلمرو حکومت خود را بمراتب وسیعتر کرد ، و قصد تسخیر مصر را در سر داشت که در ضمن بیکار بایگی از اقوام مجاور (در طرف مشرق یا شمال شرقی ایران) مقتول شد ، و شاهنشاهی عظیم ایران را برای پسرش کهمبوجیای دوم بمیراث گذاشت .

این کهمبوجیا در سنه ۵۲۸ قبل از میلاد بتخت شاهنشاهی نشست و اولین کار او که در تواریخ مذکور است برادر کشی اوست . کورش کبیر شاهنشاهی خود را بکهمبوجیا وا گذاشته بود ، اما وصیت کرده بود که پادشاهی چندین ولایت وسیع و مهم ببار دنیا باشد که برادر کوچکتر کهمبوجیا بود ، و شاهنشاه نو قصد داشت که مانند پسر بفتح بلاد و تسخیر اقوام بپردازد ، و میرتسید که در غیبت او برادرش سر بطنیان بر آرد و شاهنشاهی را از کف او بدر آرد ، امر کرد که بر دیوار درخفا کشتند ، و راز این جنایت تا آخر عمر کهمبوجیا مخفی ماند و غیر از دوسه شخصی که در آن دست داشتند عموم

مردم بردارای زنده می پنداشتند و چنانکه بزودی خواهیم دید کمبوجیا از این بدکاری خیری ندید و بکفر گناه خود رسید .

اولین مملکتی که کمبوجیا تسخیر آن را مطمح نظر قرارداد مصر بود . آماسیس پادشاه مصر بیست و دوسه سالی قبل از جلوس کمبوجیا با گریسوس پادشاه لیدییا متحد شده بود و گریسوس با اعتماد مساعدت آماسیس و ولایات یونان بر ایران هجوم برده بود ، و کورش بعد از آنکه او را مقهور و اسیر کرده بود همواره نیت داشت که لشکر بمصر بکشد و آماسیس را بسزای خود برساند . و چون کار کوروش نا تمام مانده بود کمبوجیا مصمم شد که مقصود او را انجام دهد ، و بنابراین بجمع آوری اسلحه و آذوقه و لشکر و تهیه مقدمات کار مشغول شد . حتی در آن زمان هم حمله بی سبب و علت مرسوم نبود ، و کمبوجیا میخواست بهانه بهتر و تازه تری بدست بیاورد . کس بمصر فرستاد و از آماسیس خواست که یک دختر خود را بزنی برای او بفرستد ، و پادشاه مصر که جرأت نکرد خواهش او را رد کند ، و نمیخواست هیچ یک از دختران خود را باو بدهد ، دختری موسوم به نیتاتیس را برای او فرستاد که از خاندان پادشاه سابق مصر بود ، و این دختر بعد از آنکه بدربار شاهنشاه ایران رسید حقیقت مطالب را بروز داد که من دختر آماسیس نیستم ، و او سلطنت را که در خانواده ما بود غصب کرده است و جد مرا که شاه بود کشته است . کمبوجیا بسیار خشمگین شد که شاه مصر او را چنین فریب داده است ، و بهانه ای را که میخواست بدست آورد .

اشکالی که در جنگ بین ایران و مصر موجود بود در این بود که ایران راه خوبی برای لشکر کشیدن بآن مملکت نداشت . چهار سمت مصر را دریا و صحرا گرفته است ، و اگر لشکری از طرف آسیا میخواست بآن سرزمین برسد بدو شرط ممکن بود موفق شود ، اول اینکه لشکر بسیار بزرگ و انبوه بتواند بدون عایق و معارض از صحرائی تپه که مابین فلسطین و مصر است بگذرد ، و دوم اینکه عده بسیار زیادی کشتی در دریای مدیترانه برای حمایت و مساعدت این لشکر آماده باشد . لشکری که باندازه احتیاج خود شتر جهت حمل و نقل آذوقه و آب از بادیه داشته باشد و قبایل عربی را که در آن ساکنند با خود همراه کند و با اقلا از خود بفرساند با آسانی میتوانست پس از مدتی بکنار شط نیل واصل شود ، ولیکن اگر انبوهی از کشتیهای مساعد با این لشکر در دریای روم نبود و راه آمد و رفت از رود نیل را بر کشتیهای مخالف خود نمی بست شهر ممفیس ممکن بود که مدت مدیدی در قبال حمله آن لشکر مقاومت کند و مسخر نشود .

بنابراین داشتن کشتی در درجه اول اهمیت بود ، و ظاهر اینست که کمبوجیا و مشاورین او بخوبی متوجه این امر بوده اند . شاهنشاه ایران با آن شیوخ عرب که اقتدار و نفوذ کلمه ایشان زیاد بود عهد و پیمان بست تا قبایل بیابان نشین را به همراهی با او وادارند ، و در همان ضمن هم با استخدام اقوام کشتی ران و تحصیل قوه بحریه مشغول شد . بطریق معامله و تطمیع و تهدید اهل فنیقه را تحت اطاعت خود در آورد ، و همینکه مطمئن شد که کشتیهای فنیقی از حیث عده و قوه بر بحریه مصری تفوق دارد مخاصمت را آغاز کرد . ابتدا جزیره قبرس را که از مستملکات مصر بود تصرف کرد ، و سفاین بسیاری دریا نوردان بشمار آن جزیره را نیز بخدمت خود در آورد . قوه بحریه مصریان در برابر مجموع کشتیهای که در اختیار کمبوجیا بود چنان ضعیف و عاجز بود که چاره ای جز تسلیم نداشت ، و لشکریان ایران در سال ۵۲۵ قبل از میلاد از راه بیابان خود را بمصر رسانیده در کنار مصب نیل با مصریان مواجه گشتند .

چنانکه پیش ازین گفتم بهانه عمده کمبوجیا در این لشکرکشی سرکوبی آماسیس بود ، اما وقتی که لشکریان ایران بمصر وارد شدند شش ماه بود که آماسیس مرده بود و فرزند او پساتمیک (یا پستیمیک) بجای او نشسته بود . و لشکریان او خواه تبعه مصری او خواه سپاهیان مزدور او که یونانی و از اهل نواحی ایونیا و کاریا بودند ، بسیار دلبر و وفادار بودند . یکی از نشانه های پایداری و علاقه شدید ایشان بحفظ پادشاهی پستیمیک عمل وحشیانه و نفرت انگیز است که از ایشان نسبت بفرزندان یک نفر یونانی خاتن سرزد ،

هرودوتوس حکایت میکند که در خدمت آماسیس یک نفر یونانی بود موسوم به فانس ، که مردی بود بسیار مطلع و عاقل و دلاور ، و بدین جهت در دربار شاه مصر قدر و مقام و تشخص و امتیاز زیادی حاصل کرده بود . دوسه سالی قبل از هجوم کمبوجیا بر مصر این مرد بعلتی از آماسیس رنجید ، و در کشتی نشسته از مصر گریخت باین قصد که نزد کمبوجیا رفته در خدمت او داخل شود و با او در گرفتن آن مملکت مساعدت کند . چون فانس مرد صاحب نفوذی بود و با امور و اوضاع مصر آشنائی کامل داشت بر آماسیس واجب بود که مانع وصول او بدربار کمبوجیا شود ، و بنابراین یکی از خواجگه سرایان بسیار موثق خود را در یک سفینه سریع السیر نشانیده دنبال کشتی فانس فرستاد . تعقیب کننده بمقصد خود نایل شده فانس را گرفت ، ولی وی از دست پاسبانان خود گریخته راه ایران در پیش گرفت . کمبوجیا استخدام او را مفتنم شمرده اطلاعات و نصایحی را که او داد با اشتیاق تمام شنید و بکار بست . در اولین نبردی که بین سپاهیان ایران و مصر در گرفت همینکه دولشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند یونانیانی که در خدمت شاه مصر بودند دویسر این فانس را در وسط میدان آوردند و بر معل بلند و بارزی بردند چنانکه پدرشان از دور آنها را بیند ، و برای آنکه نفرت خود را نسبت باو بظهور رسانند سر این دویسر را بر لب طشتی گذاشته بریدند و خون آنها در طشت جمع کرده آب و شراب با آن آمیختند و کلیه ایشان از آن قدری نوشیدند و سپس یکسره بمیدان تاختند . جنگ بزودی مغلوبه شد و قلب و میسر و میمنه از یکدیگر تمیز داده نمیشد . مدتی هر دو لشکر با کمال دلیری و پایداری و بردباری یکبار میکردند ، و غالب و مغلوب معلوم نبود . اما پس از آنکه میدان نبرد از کشته و مجروح پوشیده شد ، و عرصه جولان بر سوار و پیاده تنگ گردید لشکریان مصری و یونانی با همه جلادت و تعصب خود تاب مقاومت نیاورده میدان دادند ، و بزودی یابفرار نهادند . از قراری که گنزیاس مورخ یونانی میگوید از لشکریان مصری پنجاه هزار و از لشکریان ایرانی فقط هفت هزار تن کشته شدند .

پستیمیک پس از این شکست راه پایتخت خود ممفیس را در پیش گرفت و دروازه ها را بروی دشمن بسته حصاری شد ، و کمبوجیا چه از طریق خشکی و چه از راه رود نیل آن شهر را محاصره کرده از وصول آذوقه بساکنین شهر مانع شد . ابتدا امیدوار بود که شاید مصریان از در آشتی در آیند و غرامت نقد و باج سالیانه ای بعهده گرفته زحمت او را کم کنند ، و بدین جهت فرستاده ای را با هیئتی در کشتی نشانیده از راه نیل بممفیس گسیل داشت تا شرایط متار که جنگ را بایشان ابلاغ کند ، اما اهل پایتخت بر سر کشتی ریخته آن را تباہ کردند و کشتی نشستگان و ملاحان را که دویست تن بودند یک یک پاره پاره کردند .

آن عمل زشت یونانیان نسبت بفرزندان فانس و این کار وحشیانه مصریان نسبت بسفیر شاهنشاه ایران ، هر دو بر کمبوجیا چنان گران آمد که دیگر جز بانتقام و تلافی بجیزی راضی نمیشد .

یسمتیک مدتی با کمال استواری مقاومت کرد ، اما عاقبت ناچار سر تسلیم فرود آورد . از آنجا که ایرانیان برای شخص پادشاه حرمت خاصی قائل بودند ، و شهنشاهان نمیخواستند که دست عامه بر روی شاه باز شود ، ولوایتکه آن شاه دشمن مغلوبشان باشد ، کمبوجیا با فرعون مصر با احترام و ادب رفتار کرد ، ولی امر داد که پسر او را با دو هزار نفر جوان همسن او که تماماً از عالیترین طبقه مصریان بودند قطار کرده پیشاپیش شاهنشاه راندند و بمیدانی برده بانتقام کشتار آن دو یست نفر ایرانی بقتل رساندند .

مصر از این تاریخ تا مدت یکصد سال و کسری یکی از ولایات شاهنشاهی ایران محسوب می شد و کمبوجیا و هفت تن از جانشینان او را مصریان بیست و هفتمین سلسله سلاطین خود میخواندند ، و اسم دارای پسر گشتاسپ و خشایارشا و ارتخشتر اول در بعضی از کتیبه های مصری منقوش است .

کمبوجیا با وجود این فتح عظیمی که کرد و نام بلندی که حاصل کرد بدو علت در تاریخ ایران مطعون و مورد ملامت است ؛ اول اینکه برادر خود را کشت و دوم اینکه بی اندازه خود پسند و مغرور و متفرعن و بی اعتنا با احساسات سایرین بود ، در نیکویش و سرزنش کردن بیتاب بود ، در خطا اصرار و لجاجت میورزید ، و در معامله با دیگران خشونت و بیرحمی بکار میبرد ، دائم شراب می نوشید و غالب اوقات مست بود ، و مستبدم نیست که در حالت مستی بعضی سبک مغزیها و بی احتیاطیها از او سرزده باشد . اگر آنچه مورخین یونانی و مصری درباره او نوشته اند مطابق با واقع باشد در مصر اعمالی مرتکب شد که شایسته نام و مقام یک پادشاه بزرگ نیست ، معابد و عمارات کثیری بامرا و خراب شد ؛ تابوت و دخمه شاهان و زنان ایشان شکافته شد و زیورها و زینت های آنان برداشته شد و اجسادشان طعمه آتش گردید ؛ بقایید و رسوم دینی و دنیائی آن قوم تحقیر و توهین وارد آمد ؛ املاک و اموال مردم عرضه غارت و خرابی شد ؛ مجسمه های زرین و سیمین خدایان و سایر اشیاء گران بها بایران فرستاده شد ، و حتی گروه انبوهی از صنعتگران و هنرمندان مصری را بامرا شاهنشاه بشهر بارسه یعنی اصطخر بردند ، و اینها بودند که قصر معروف بتخت جمشید و سایر تصورو عمارات بسیار بزرگ و مجلل هخامنشی را در بلاد ایران بنا کردند .

بیشتر اینها را دیودوروس از اهل جزیره صقلیه سیسیل) در کتاب تاریخ خود که بزبان یونانیست نقل کرده است ، و میتوان در صحت اخبار او شک کرد ، خصوصاً که قریب بیانصد سال بعد از فتح مصر میزیسته ، و اسناد او همیشه موثق و معتبر نبوده است ، ولی خود مصریها هم در فرامینی که بر سنگ نقش کرده اند و در شهر کائوس مکشوف شد گفته اند که ایرانیان مبالغه ای مجسمه خدایان مارا بمملکت خود بردند . اما بعضی ازین بهتارا در عصر یکی از بهالاسه مصر در حدود ۴۳۸ قبل از میلاد بمصر مسترد داشتند .

باری ، در میان شاهنشاهان هخامنشی که فرعون مصر نیز بودند فقط دارای اول است که مصریها نسبت باوهمان تعظیم و احترامی را نشان داده اند که نسبت بفراعنه بومی نشان میدادند ، باین معنی که قبل از اسم اول لقب « پتر پتر » میگذاشتند که بمعنی خدای خوب است . اما حق اینست که فعلاً بهمان تاریخ کمبوجیا اکتفا کنیم . همینکه مصر مسخر شد وی ممصم شد که اراضی مجاور را نیز بگیرد ، و اقوام قبایل اطراف را مطیع خود سازد . ساکتین صحرای مغرب نیل (که بدشت لیبیا معروفست) و یونانیهای که بعضی از نواحی دوردست تر همان افریقار اتصرف کرده و آباد کرده بودند ، همگی بر رسم انقیاد رسول و پیشکش بحضور او روانه کردند ، و تمهید کردند که هر ساله با بواج بپردازند ، ولی پسر کورش گیر

اگر همه خصال نیک پدر را بارث نبرده بود همت بلند و عشق کشورگشائی و حب قدرت و استیلا را بعد کمال داشت ، و باین اندازه اطاعت قناعت نمیکرد ، و همچنانکه خداوند کار قاره آسیا شده بود میخواست که در افریقا نیز رقیب و معارض نداشته باشد . در افریقا دو مملکت عمده بود که کمبوجیا لشکر کشی بآنها و تسخیر آنها را در خور همت خود میدانست ، یکی سرزمین کارتاژ در اقصای مغرب بود ، و دیگری مملکت حبشه در جنوب مصر بود که در آن عهد با سم گوش خوانده میشد . برای تسخیر کارتاژ علاوه بر آنکه بایست از راه صحرای لیبیا و نواحی شمالی افریقا لشکر بآن سامان بفرستد ناچار بود سپاهیان بیشماری نیز از راه دریا بآن سرزمین برساند . امامده کشتیهای او از ان فنیقیها بود ، و آنها باهل کارتاژ از یک قوم و نژاد بودند و رابطه دوستانه در بین ایشان برقرار بود ، و باین جهت دریانوردان و کشتی رانان فنیقی از مساعدت در حمله بر کارتاژ امتناع کردند ، و چون تا آن وقت با او در کسب فیروزی نهایت همراهی را کرده بودند کمبوجیا نخواست که ایشان را بکاری که خلاف میل و رغبتشان باشد مجبور کند ، و میدانست که بی معاونت ایشان از عهده فتح کارتاژ بر نخواهد آمد ، ناچار از آن نیت منصرف گردید . میخواست که سرزمین معبد عئون را که واحه حاصلخیزی در مغرب لیبیا بود مستخرسازد ، و باین قصد سپاهی بالغ بر پنجاه هزار تن بدان سمت روانه کرد ، اما همه لشکریان در میان راه درشهای بیابان تلف شدند و یک نفر جان بدر نبرد . هجوم بر مملکت حبشه را خود او بهمه گرفت ، و سپاهی بسیار بزرگتر از سپاه سابق بآن جانب برد . خط سیر این جیش ناموضعی که رود نیل بسمت مغرب خم میشود در راسته ساحل شرقی آن رود بود و از آن موضع بعد از کناره رود دوری گرفته بخط مستقیم از خاک نوبه روی بمقصد آوردند ، اما چون دیگر دستشان بآذوقه و علیق و علوفه نمیرسید و جمعی از لشکریان تلف شدند بهمین قدر که قسمتی از قوم جیش را مقهور و مطیع ساختند قناعت کرده از نیمه راه برگشتند .

معلوم می شود که لیاقت و کفایت شاهنشاه ایران باندازه همت و بلند پروازی او نبود ، و مستبعد نیست که ایرانیان نیز ملتفت این نقص اوشده باشند و از اینکه جان ایشان را در راه اقدامات نسنجیده خود بخطر می انداخت و در تعقیب نبات خود حتی بعد از آن هم که بخط بودن آن آشکار میشد اصرار میورزید دلسرد و شاکی شده باشند . مصریان هم مسلم است که اگر میتوانستند اصلاً سر تسلیم و اطاعت در برابر او فرود نمی آوردند ، و طبعاً انتظار فرصتی می کشیدند که طغیان کنند . ظاهر آن اندکی بعد از مراجعت کمبوجیا از خاک حبش بود که آثار عصیان مصریان مشهود شد . کهنه ما بعد و روحانیون مصری اعلام داشتند که خداوند ایشان آپیس تجلی کرده است ، شور و شغف شدیدی بمصریان دست داد ، و مشغول اقدام بتحصیل استقلال خود شدند . پیش ازین گفتیم که یسمتیک فرعون مصر را کمبوجیا بغشیده بود و آزاد کرده بود . در این موقع او فرصتی بدست آورده با امید اینکه شاهنشاه ایران را بتدرو خیانت بقتل رساند درخفا بتوطئه و دسیسه پرداخت و شاهنشاه ایران همینکه آگاه شد فرمود که او را گرفتند و کشتند . هر دو توس میگوید که اگر این کار خلاف از او سر نزده بود شاید کمبوجیا او را از نو بر تخت شاهی می نشاند و از او بهمان دست نشاندگی و باجگزاری قناعت میکرد . کمبوجیا جمع کثیری از رؤسا و سرهنگان مصری را که تا آن زمان بر سر کارها باقی گذاشته بود بجرم همراهی باشورشیان مقتول ساخت و آتش فتنه را فرو نشاند ولی این کارها ناچار خاطر مصریان را از فاتحین بی نهایت آزوده کرد ، و موجب ظهور ناسازگاری و خصومتی بین غالب و مغلوب گردید . و هر چند که کمبوجیا بتأثیرات زشت این کینه و دشمنی واقف بود گمان میکرد که باعث

عمده آن روحانیون و خدام معابدند ، و معتقد بود که اگر دین مصر و عمل‌دین را در نظر مردم مصر منفرود موهون کند دیگر عامه خلایق از پیشوایان دین متابعت نخواهند کرد . تا آن زمان ایرانیان هر قومی را که مقهور میکردند در عقاید و اعمال دینی‌شان آزاد می‌گذاشتند ، ولی در این موقع کمبوجیا برخلاف قاعدهٔ تسامح و تساهل که از اخلاق پسندیدهٔ اجداد ما بود عمل کرد ، و بنا را بر تحقیر کلیهٔ جنبه‌ها و مظاهر دین مصریان گذاشت . گاو مقدسی را که روحانیون جلوه گاه معبود خود آپیس معرفی کرده بودند بدست خود بخنجر کشت و تن کاهنی را که نگهبان آن گاو بود فرمود که بر ملا آتش زدند ، و فرمان داد که هر کس در اقامهٔ عید مخصوص آپیس شرکت کند او را بگیرند و بکشند ، و دخمه‌ها و تابوت‌هایی را که جز مقدسات دینی شمرده میشد بشکافند و مرده‌ها را بیرون بیاورند ، با کمال بیحرمتی بیرون حظیرهٔ معبد بزرگ ممفیس که جز کاهن بزرگ کسی بدخول در آن مجاز نبود یا گذاشت و بصورت فطا (Phtha) که خدای بزرگ ایشان بود توهین وارد آورد ، و باینها اکتفا نکرده فرمود بتها و بیکرهای جمعی از ارباب انواع مصری را در میدان بزرگی روی هم ریخته آتش بزنند .

علی‌التقد این تدابیر در شکستن شاخ طاعیان و مطیع کردن مردم تأثیر عظیمی کرد ، اما تخم کینه‌ای در دلها کاشت که جز دشمنی بین ایرانی و مصری ثمری نداشت ، و شصت سال بعد از آن که مورخ یونانی هردتوس از مصریان داستان این وقایع را شنید و نوشت آن خصومت هنوز برجا بود . سه چهار سالی کمبوجیا و لشکریانش در مصر بودند ، و غیبت شاهنشاه از مملکت خود زیاده از حد بطول انجامیده بود . بنابراین راه مراجعت در پیش گرفت ، و یکی از شهرهای آسیای صغیر رسیده بود که از ایران خبرهای ناگواری برای او آوردند . گفتیم که قبل از حرکت برادر خود بزد یا زا بدست یکی از خدمت معتمد خود کشته بود . ۱۱۰ در این شهر یک روز ناگهان سر کرده‌ای که از ایران رسیده بود وارد لشکر گاه گردیده و برملا ندا کرده بود که دیگر کمبوجیای پسر کورش شاهنشاه ایران نیست و بردیای پسر کورش بر تخت شهنشاهی نشسته است و کلیهٔ ایرانیان باید باو بیعت کنند . کمبوجیا ابتدا گمان کرد که واقعا بردیا زنده است و احتمال داد که آن مأمور در اجرای دستور کوتاهی کرده و او را فریب داده است . اما معتمد خاصی که این جنایات بدست او انجام یافته بود قلب کمبوجیارا مطمئن ساخت و هم او بود که واقع مطلب را حدس زد . قضیه از این قرار بود که کمبوجیا یکی از منان لایق و کافی را بتشمیت امور مملکت گماشته بود ، و این مرد برادری داشت که با بردیا بی‌شبهت نبود ، و چون عامه از قتل بردیای حقیقی خبری نداشتند اشکالی نداشت که این شبیه را بردیا جلوه دهند و شهنشاهی را غصب کرده دین و آئین منان را بر مردم مملکت تحمیل کنند . دارای بزرگ در کتیبهٔ بیستون گفته است که نام این غاصب گوماته بود ، و از اقوال مورخین برمی آید که گوماته برای آنکه سر او مکتشف نشود پایتخت را تغییر داده بود ، و از قصر خود بیرون نمی آمد ، و بزرگان خاندانهای اشراف را بحضور خود بارنمیداد ، و بهمین جهت عاقبت این بزرگان حقیقت واقعه را بعدس و تخمین معلوم کردند ، و بدستباری یکدیگر طرحی ریختند و بر قصر گوماته حملهٔ ناگهانی برده او را گرفتند و کشتند ، اما وقتی که این وقایع در ایران پیش آمد دیگر کمبوجیا زنده نبود . زیرا که وی همینکه آن اخبار را شنید ، بی‌نهایت ترسید ، و ضعف نفس و سبک مغزی او باعث شد که دشمنی او بر قلب خود فرو برده زندگی را بدرود گوید . اما قبل از مردن بسرهنگان و سرداران خود واقع مطلب را بروز داد و نزد آنها بقتل برادر اعتراف کرد . درست معلوم نیست که شاهنشاه مقتدری که چندسال بچنگ و لشکر کشی مشغول بوده و فاتح و مظفر برگشته است و روبرو وطن می‌رود از اینکه

بایک نفر مغ غاصب بیکار کنند چرا بایست هراس کرده باشد. والینسون مورخ انگلیسی که بسیاری از مطالب این مقاله مأخوذ از کتاب اوست حدس میزند که کمبوجیا بواسطه سختی و استبدادی که بخرج داده بود مبعوض لشکریان خود بود، و میدانست که بیشتر آنها تابع دین مغانند، و خیال می کرد که در قبال لشکریان گوماته یارای مقاومت نخواهد داشت.

داستان فتح مصر را اینجا بیابان میرسانیم، همین قدر باید گفت که اهل مصر در عهد دارای اول وارد شیر اول عاصی شدند، و هر بار سپاهیان ایران ایشان را مطیع کردند، تا عاقبت در زمان دارای دوم یعنی صدسالگی بعد از عهد کمبوجیا تسلط ایران بر آن مملکت بکلی خاتمه یافت. اما یکی از آثار این لشکر کشی هنوز در ایران باقیست، و آن عید نوروز است.

تا آن عهد در ایران سال را که سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و کسری است باین طور تقسیم میکردند که دوازده ماه سی روزه و یک خمه مسترته میکردند، و آن پنج ساعت و کسری را درست شش ساعت گرفته هر چهار سالگی یکروز بر خسه می افزودند. اما باین حساب در هر صد و سی سالگی یکروز بر سال اضافه می شد، و سال عرفی از سال حقیقی بتدریج جلو می افتاد. کهنه و روحانیون مصر تدبیری برای رفع این عیب کرده بودند، و آن این بود که اولین روز طلوع ستاره شرعی یمانی (Soth) را روز اول از ماه اول خود قرار داده بودند که ماهت یائث مینامیدند. و نتیجه این کار این بود که هر صد و بیست سی سالگی آن یک روز اضافی ساقط میشد. چون دارای اول یکبار بالشکر کمبوجیا بمصر رفته بود و از این طرز تقسیم سال و از اعیاد مصریها مطلع شده و آنرا پسندیده بود تقویم ایران را تبدیل و اصلاح کرده اول دیماه را مطابق با اول ماه توت مصریها قرارداد، و باین تدبیر جای اول فروردین که اول سال ایرانیان بود ثابت شد و موقع جشن نوروز در اول بهار واقعی قرار گرفت، و آنچه ما نوروز جمشیدی مینامیم واقعا تأسیس کرده دارای اول است. اما بحث در این باب بماند بوقت دیگر^۱.

۱- هر يك از خوانندگان محترم که طالب اطلاع صحیح و دقیق و مبسوط از این موضوع باشند میتوانند بکتاب گاه شماری در ایران قدیم تصنیف جناب آقای تقی زاده رجوع نمایند.

زشت مقبول!

نه چهره گلی، نه سنبلان مرغولی،
 نه لب لعلی، نه نر گسان مکحولی.
 هیچش نه و هستش آنچه خوبان دارند،
 هن زشت ندیده ام بدین مقبولی!

(از دیوان یشا)